

ماهیت احکام حکومتی

دریافت: ۹۱/۷/۶ تأیید: ۹۱/۱۱/۲۳ سید محمود علوی* و بهرام ایرانپور انارکی**

چکیده

این نوشتار به دنبال تبیین ماهیت احکام حکومتی است. لذا برای روشن تر شدن مفاهیم، در وهله اول به بیان معانی لغوی و اصطلاحی حکم، حاکم و حکومت و توضیح و تبیین آنها می پردازد و در وهله دوم برای دستیابی به تعریفی جامع و کامل از احکام حکومتی به بیان تعاریف فقها و دانشمندان معاصر از حکم حکومتی پرداخته است. در وهله سوم نیز نظریات مختلف درباره ماهیت احکام حکومتی را مطرح کرده و بیان می کند که احکام حکومتی از سنخ احکام اولیه و ثانویه نمی باشد؛ زیرا احکام اولیه و ثانویه از نصوص شرعی، استنباط شده و مبتنی بر مصالح و مفاسد ذاتی احکام هستند، ولی احکام حکومتی بر اساس مقتضیات زمان و مکان و مصالح آنی بوده و مبتنی بر تشخیص مصلحت از سوی حاکم شرع می باشد؛ هر چند مستند مصلحتی از نصوص شرعی بر آن وجود نداشته باشد. همچنین موقت بودن این احکام همانند احکام ثانویه که با مرتفع شدن ضرورت، عمل به آن منتفی می شود، نمی تواند دلیل بر آن باشد که احکام حکومتی از نوع احکام ثانویه باشند و از آنجا که شارع مقدس به احکام حکومتی، اعتبار می دهد، باید این احکام را جزئی از احکام شرعی دانست و به عنوان قسم سوم از احکام شرعی، مورد بررسی قرار داد.

واژگان کلیدی

حکم، حاکم، حکومت، احکام اولیه، احکام ثانویه، حکم حکومتی

* عضو هیأت علمی دانشگاه صدا و سیما (نماینده مجلس خبرگان رهبری).

** کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی: bahram_iranpoor@yahoo.com

مقدمه

اسلام به‌عنوان آیینی جامع و جاودانه، علاوه بر تأمین نیازهای فردی، نیازهای مردم و جامعه را در حوزه امور عمومی و حکومتی نیز پاسخگو است و احکامی وضع کرده است تا انسان در هیچ زمانی در بلا تکلیفی به سر نبرد و در مواقعی که از انجام احکام اولی ناتوان است، احکام ثانوی را مقرر داشته و سرانجام برای بازکردن گره‌ها و معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، احکام حکومتی را تشریح کرده است تا با قوه محرکه اجتهاد، سیستم قانونگذاری اسلام را در هر لحظه با نیازهای برخاسته از تحولات جهان به پیش برد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام به این مسائل، بیشتر پرداخته شد و مباحث ارزنده‌ای در باب حکومت و سیاست و از جمله احکام حکومتی مطرح گردید. در این نوشتار، سعی شده است تا ماهیت این احکام تبیین گردد.

حکم در لغت

«حکم» به ضم «حاء» به دلیل کاربرد در موارد مختلف در معانی گوناگون به کار می‌رود. در فرهنگ لغات عربی برای واژه حکم، معانی زیادی بیان شده است؛ از جمله، «سعید الشرتونی» در «اقرّب الموارد»، حکم را به معنای قضاوت و در اصل به معنای منع می‌داند و جمع آن را احکام بیان می‌کند (الشرتونی، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۲۱۸) و «جوهری» در «صحاح» بیان می‌کند: «باب حَكَمَ يَحْكُمُ به معنای قضاوت و داوری است» (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۹۰۱).

«راغب اصفهانی» در «المفردات فی غریب القرآن» می‌نویسد: «حُكْمٌ اصله مَنَعٌ مَنَعًا لِلاصلاح و منه سمیت اللجام حکمه الدابة»؛ جلوگیری کردن چیزی است جهت اصلاح آن و از همین جهت است که به افسار چهارپا «حکمه الدابة» گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۴۸). «ابن فارس» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱) و «ابن اثیر» (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۱، ص ۴۱۸) نیز با راغب اصفهانی در این معنا هم عقیده‌اند.

از سخن لغت‌شناسان چنین استنباط می‌شود که معنای اصلی ماده حکم - که همه این معانی به نحوی از آن سرچشمه می‌گیرند- منع کردن و جلوگیری نمودن به منظور

اصلاح است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۲۶).

«قرشی» در «قاموس القرآن»، علاوه بر منع برای اصلاح، حکم را به معنای اتقان و استوار کردن و در مقابل تفصیل و مرحله قبل آن می‌داند (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۶۰). در بیان لغت‌شناسان زبان فارسی هم برای حکم، معانی زیادی مطرح شده است؛ از جمله در لغت‌نامه «دهخدا»، حکم به معنای «حکومت، امر کردن و فرمان دادن» آمده است (دهخدا، ۱۳۳۸، ج ۱۹، ص ۷۵۳) و استاد «معین» هم این معانی را ذکر می‌کند: «امر، فرمایش، داوری، قضا، منشور، ابلاغ، فرمان، اجازه، فتوا، اثبات امری که قائل را سکوت بر آن جایز باشد» (معین، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۳۶۶).

حکم در اصطلاح

در اینکه واژه حکم در اصطلاح به چه معنایی است باید گفت دامنه اصطلاحی حکم، آن قدر وسیع و گسترده است که به دست آوردن یک تعریف جامع و کامل از حکم را دشوار می‌کند. فقها، واژه حکم را به مناسبت‌های گوناگون در لابه‌لای کلماتشان مطرح و تعریف کرده‌اند و اصطلاح حکم در میان فقیهان با کاربردهای گوناگون، مورد استفاده قرار گرفته است. «شهید اول» می‌فرماید: «الحکم خطاب الشرع المتعلق بافعال المكلفین بالاقتضاء او التخییر (مکی العاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸) و زاد بعضهم: او الوضع» (السیوری، ۱۴۰۳ق، ص ۹)؛ حکم شرعی، عبارت است از خطاب شارع که مربوط به کارهای مکلفان می‌شود، به گونه اقتضاء یا تخییر که «فاضل مقداد» هم با افزودن عبارت «او الوضع» همین تعریف را پسندیده است. «شهید سید محمد باقر صدر»، پس از انتقاد از تعریف شهید اول و فاضل مقداد، مبنی بر اینکه خطاب شرعی، حکم نیست، بلکه کاشف از آن است، در تعریف حکم آورده: «الحکم الشرعی هو التشريع الصادر من الله تعالى لتنظيم حياة الانسان» (صدر، ۱۴۰۶ق، ص ۵۳)؛ حکم، تشریحی است از طرف خداوند برای منظم ساختن زندگی انسان.

«صاحب جواهر» در مبحث قضا، هنگام توضیح فرق میان حکم و فتوا، حکم را چنین تعریف می‌کند: «اما الحكم فهو انشاء انفاذ من الحاكم، لا منه تعالى، لحکم شرعی او

وضعی او موضوعهما فی شیء مخصوص» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۴۰، ص ۱۰۰)؛ حکم، عبارت است از انشای انفاذ حکم شرعی یا وضعی یا انفاذ موضوع این دو در چیزی مخصوص، از سوی حاکم.

گاهی حکم به عنوان رأی قاضی در دعاوی و اختلافات، معنا می‌شود که در این صورت، حکم در مقام فتوا نیست؛ چون فتوا عبارت است از نظر فقیه از روی اجتهاد، در غیر از سمت قضا. از جمله مهمترین معانی حکم، دستورات و فرامین رهبر جامعه است که حکم در این معنا، عبارت از مقرراتی است که از سوی ولی امر و سایر مسؤولان حکومتی که زیر نظر ولی امر جامعه، ایفای نقش می‌کنند برای برقراری نظم و تأمین مصلحت عمومی، صادر می‌گردد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۵۱).

در منابع اصول فقه؛ تعاریف گوناگونی از حکم شرعی آمده است که برخی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم. «تهانوی» در کتاب «کشاف اصطلاحات الفنون» می‌گوید که حکم به اشتراک یا به حقیقت و مجاز بر معنای چندی اطلاق می‌شود از آن جمله:

الف) نسبت دادن امری است به کسی؛ خواه ایجابی یا سلبی؛

ب) ادراک وقوع و عدم وقوع نسبت که تصدیق نام دارد؛

ج) قضاوت؛

د) اثری که بر فسخ عقد، مترتب است؛ همچون ملکیت که بر عقد مترتب است

(تهانوی، ۱۳۱۷ق، ج ۱، ص ۴۵۸).

«آمدی» می‌گوید: «خطاب الشارع المتعلق بافعال المكلفین» (آمدی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۹۵)؛ حکم نزد ما عبارت است از خطاب شارع هرگاه به افعال مکلفان تعلق گیرد. تعریف آمدی از جهاتی، دارای اشکال است از جمله آنکه شامل پاره‌ای از خطابات، نسبت به افعال مکلفین می‌شود که مسلماً حکم نیستند.

«بیضاوی» در تعریف حکم گفته است: «الحکم هو خطاب الله المتعلق بافعال المكلفین من حیث الاقتضاء والتخیر» (بیضاوی، ۱۳۲۶ق، ص ۴۰)؛ حکم، خطاب شرعی است که از حیث اقتضا یا تخیر به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد. این تعریف هم دارای اشکالاتی است؛ از جمله اینکه شامل احکام وضعی نمی‌شود و لفظ خطاب که در این

تعاریف ذکر شده، حکم نیست، بلکه حکم از آن مستفاد می‌شود و حکم به خطاب، حکم در مرحله جعل را شامل نمی‌شود و تنها مراحل بعد؛ یعنی مرحله تبلیغ و فعلیت را شامل می‌گردد. بعضی دیگر از اصولیین در پایان تعریف «صاحب فصول» از حکم، کلمه «او الوضع» را آورده‌اند که باز هم محل اشکال است؛ زیرا احکام وضعی به خودی خود، تکلیفی را برای مکلف ایجاد نمی‌کنند.

مرحوم «محمدتقی حکیم» در کتاب «اصول العامة للفقهاء المقارن»، تعریفی را آورده است که به نظر، جامع می‌رسد. وی می‌فرماید: «الحکم الاعتبار الشرعی المتعلق بافعال العباد تعلقاً مباشراً او غیر مباشراً» (حکیم، ۱۹۷۹م، ص ۵۵)؛ حکم، اعتبار شرعی است که به عمل مکلف، تعلق می‌گیرد؛ چه آن تعلق، مستقیم باشد و چه غیر مستقیم که در اینجا تعلق مباشر، راجع به حکم تکلیفی و تعلق غیر مباشر، راجع به حکم وضعی است. با توجه به تعاریفی که درباره حکم ارائه شد برای درک بیشتر اصطلاح «حکم» می‌توان آن را به چهار عنوان، تقسیم کرد؛ هر چند این تقسیم، اعتباری است: ۱. مطلق انشاءات شرعی؛ ۲. تکلیف شرعی خاص؛ ۳. احکام قاضی؛ ۴. دستورات حاکم.

اقسام حکم

حکم به لحاظ مختلف، تقسیمات متفاوتی دارد که در اینجا بعضی از اقسام آن را ذکر کرده و نیز توضیحات مختصری از آرای فقها را ذکر می‌کنیم. حکم به لحاظ اینکه به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم به فعل مکلف تعلق می‌گیرد به حکم تکلیفی و وضعی تقسیم می‌گردد.

حکم تکلیفی: حکم تکلیفی، حکمی است که بی‌واسطه به افعال مکلفان، تعلق می‌گیرد؛ خواه مقتضی الزام و برانگیختن باشد و خواه مفید جلوگیری و منع، یا هیچ یک از آن دو، بلکه مفید ترخیص و اباحه باشد (کاظمی خراسانی، ۱۳۵۱ق، ج ۲، ص ۱۴۵؛ نائینی، ۱۳۵۲ق، ج ۴، ص ۳۸۴). بنابراین، اگر مفاد خطاب شارع، الزام به انجام‌دادن کاری باشد آن را وجوب و اگر منع از انجام‌دادن کاری باشد آن را حرمت و اگر انجام‌دادن آن رجحان داشته باشد با اذن در ترک آن، آن را استحباب و اگر ترک آن

رجحان داشته باشد با اذن در انجام دادن آن، آن را کراهت و اگر دفع و ترک آن یکسان باشد آن را اباحه می‌نامند. هر یک از این اقسام پنج‌گانه حکم تکلیفی نیز از جهات مختلف، تقسیماتی دارند. فقهای امامیه در این احکام پنج‌گانه تکلیفی، اتفاق نظر دارند و بیشتر دانشمندان اهل سنت نیز در این مسأله با امامیه هم‌عقیده‌اند؛ ولی فقهای «حنفی»، احکام تکلیفی را به هشت بخش، تقسیم کرده‌اند: «فرض، واجب، حرمت، سنت مؤکد، سنت غیر مؤکد، کراهت تحریم، کراهت تنزیه، اباحه» (حکیم، ۱۹۷۹م، ص ۶۸).

حکم وضعی: حکم وضعی به آن دسته از مجعولات شرعی، اطلاق می‌شود که متضمن برانگیختن و بازداشتن نیستند و اولاً و بالذات به افعال بندگان تعلق نمی‌گیرند؛ گر چه به اعتبار اینکه این احکام، دنبال احکام تکلیفی می‌آیند به نحوی به افعال بندگان تعلق می‌گیرند (نائینی، ۱۳۵۲ق، ج ۴، ص ۳۸۴). فقها در اقسام حکم وضعی، اختلاف دارند. برخی آن را به سه بخش تقسیم کرده‌اند: سببیت، شرطیت و مانعیت و برخی علیت و علامت را به آن افزوده‌اند و گروهی هم صحت، فساد، رخصت و عزیمت را هم اضافه کرده‌اند (حکیم، ۱۹۷۹م، ص ۶۹).

حکم واقعی و حکم ظاهری

حکم شرعی به اعتبار واقع شدن یا نشدن شک در موضوع آن به واقعی و ظاهری تقسیم می‌شود. بدین ترتیب، حکم واقعی عبارت است از حکمی که در موضوع آن شک، اخذ نشده باشد؛ مانند وجوب نماز و روزه و بسیاری از احکام آنها که از ادله، اتخاذ و استنباط می‌شود. در مقابل حکم ظاهری، حکمی است که در مقام شک و تحجیر در حکم واقعی، بر طبق امارات یا اصول عملیه، صادر می‌شود؛ مانند اینکه به خاطر جریان استصحاب، حکم به طهارت لباسی که پیش از وقوع شک، یقین به طهارت آن داشته‌ایم، نمایم. شهید صدر می‌فرماید: «حکم واقعی، حکمی است که در موضوعش، شک نسبت به حکم شرعی قبلی فرض نشده و حکم ظاهری، حکمی است که در موضوع آن شک نسبت به حکم شرعی قبلی، فرض شده است» (صدر، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴۹).

حکم اولی و حکم ثانوی

از دیگر تقسیمات حکم، تقسیم آن به اولی و ثانوی، به لحاظ حالات و شرایط حاکم بر مکلف است. احکام واقعی که تعریف آن گذشت دو قسم است: احکام اولی؛ یعنی آن سلسله احکامی که برای موضوعی از موضوعات فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... از طرف شارع متعال، وضع شده و حکم، بر اساس مصالح و مفاسدی که در ذات موضوع قرار دارد به آن تعلق گرفته است، بدون توجه به حالات استثنایی که برای مکلف عارض می‌شود؛ مانند اضطرار، عجز، عسر و حرج، تقیه و غیره.

احکام ثانوی، احکامی هستند که با توجه به اوضاع خاص و استثنایی مکلف - مانند حالت ضرر، عسر و حرج، اضطرار، عجز، اکراه، خوف، مرض، تقیه و دیگر حالات عارض بر مکلف - در ارتباط با یک موضوع خاص با تأثیری که آن موضوع به‌عنوان مقدمه می‌تواند در اطاعت از حکم داشته باشد، روی آن موضوع وضع شده باشد؛ هر چند متضاد و متباین با حکم اولی آن موضوع باشد. در تمام موارد فوق تا وقتی که عنوان ثانوی وجود دارد حکم اولی، منتفی است و حکم ثانوی، محقق است (مشکینی، ۱۳۸۴ش، ص ۱۲۱؛ حکیم، ۱۹۷۹م، ص ۷۸). البته در تعریف و تبیین حکم ثانوی در مقابل حکم اولی، نظریات زیادی در کتب اصولی ارائه شده است (کلانتری، ۱۳۷۸ش، ص ۳۳).

حاکم در لغت و اصطلاح

حاکم در لغت به معنای قاضی، داور و اجراکننده حکم و ... است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۲۷۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۴۹؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۰۹۵؛ معلوف، ۱۹۹۸م، ص ۱۴۶؛ الشرتونی، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۲۱۹؛ لنگرودی، ۱۳۷۸ش، ج ۳، ص ۱۶۰۸-۱۶۰۹).

در متون فقهی در ابواب یا احکامی که به حل اختلافات مردم و مرافعات آنان پرداخته می‌شود و همچنین در مواردی که از ولایت بر محجوران و یا گماردن قیّم بر آنان سخن به میان آمده، مراد از حاکم، قاضی، دادرس و داور است. در مواردی که

دامنه اختیارات حاکم از عرصه مسؤولیت قاضی و داور، فراتر رفته مراد از حاکم، والی سرزمین یا فرمانروای عموم مسلمانان می‌باشد. فقهای اهل سنت، کمتر به ذکر مصادیق حاکم از دیدگاه خود پرداخته‌اند، اما بسیاری از فقهای امامیه، مصداق حقیقی حاکم را امام معصوم یا کسی دانسته‌اند که از جانب او برای ولایت یا قضاوت، منسوب شده است. به تصریح آنان مصداق واقعی حاکم در عصر غیبت، فقیه جامع‌الشرایط است (کرکی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۲، ص ۹۶).

در تفکر سیاسی اسلام، قدرت در دولت اسلامی از یک سو، امانت الهی است؛ زیرا که حاکم و رئیس دولت اسلامی، خلیفه خدا و جانشین پیامبر ﷺ است و او وارث و امانتدار انبیاء است و از سوی دیگر، حکومت، ودیعه و امانت مردم در دست زمامداران است و چنانکه قرآن بیان می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء: ۴: ۵۸)؛ خداوند شما را فرمان می‌دهد که امانات را به اهلش باز گردانید و عدالت را درباره مردم به پا دارید. بدون شک، امانتدار باید شرایط لازم را از دید صاحب امانت داشته باشد و الا نمی‌تواند امانتدار او محسوب گردد. بنابراین، شرایط حاکم و رئیس دولت اسلامی از دیدگاههای مختلف از این قرار است:

۱. دیدگاه شیعه در مورد شرایط حاکم (امام)

علمای شیعه، امامت را به دو مرحله تقسیم کرده‌اند: امامت در عصر حضور (بالاصالة) و امامت در عصر غیبت. در امامت عصر حضور، دو شرط اساسی اجتناب‌ناپذیر است: ۱. عصمت؛ ۲. انتصاب و تعیین از جانب خدا و رسول خدا. برای شرط اول، مطلق بودن اطاعت از امام را همچون اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ می‌دانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۴: ۵۹) و دلیل انتصابی بودن منصب امامت را عدم توانایی بشر بر شناخت معصومان و نیز روایات زیادی می‌دانند که در کتب معتبر حدیثی شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده است.

در عصر غیبت، امامت به معنای عام بر پا می‌شود. فقهای شیعه شرایط آن را بدین ترتیب ذکر کرده‌اند: ۱. ایمان؛ زیرا مفاد آیه نفی سبیل، عدم حاکمیت فرد غیر مؤمن در

جامعه اسلامی است؛ ۲. مدیر و مدبر بودن: «لا تصلح الامامة الا رجل فيه ثلاث خصال ... حسن الولاية» (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۴۰۷)؛ صلاحیت امامت ندارد، مگر شخصی که دارای سه خصلت باشد... مدیر باشد. ۳. عدالت؛ ۴. مرد بودن؛ ۵. داشتن علم اجتهادی نسبت به احکام اسلام؛ ۶. داشتن شعور سیاسی و آگاهی بر زمان و شرایط حاضر زندگی: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» (همان، ج ۱، ص ۲۷)؛ ۷. پاکی ولادت؛ ۸. شجاعت.

۲. دیدگاه علمای اهل سنت درباره شرایط حاکم

«ماوردی» در کتاب «الاحکام السلطانية»، ضرورت امامت را با دلیل نظم و لزوم اجرای احکام الهی و نصوص قرآن و حدیث، اثبات می‌کند. سپس می‌گوید: حاکم و رئیس دولت اسلامی باید شرایط زیر را داشته باشد: ۱. علم به احکام الهی به قدری که بتواند در رویدادها و موارد اختلافی به نظر اجتهادی برسد؛ ۲. حواس ادراکی سالم داشته باشد تا بتواند مستقیماً امور مربوط به حواس ادراکی را درک نماید؛ ۳. اندامش سالم باشد تا بتواند در فعالیت‌های بدنی، سرعت لازم را از خود نشان دهد؛ ۴. صاحب‌نظر و دارای قدرت تدبیر باشد تا بتواند امور سیاسی ملت را اداره نماید؛ ۵. شجاع باشد تا قدرت حمایت از استقلال و موجودیت اسلام و دفاع در برابر دشمن را داشته باشد؛ ۶. باید از قریش باشد؛ زیرا که پیامبر ﷺ فرمود: «الائمة من قریش» (الماوردی، ۱۹۹۱م، ص ۳۱). «قاضی ابویعلی» در کتاب «الاحکام السلطانية»، نظریه ماوردی را مورد تأیید قرار می‌دهد و در یک جمله کوتاه می‌گوید: «حاکم و رئیس دولت اسلامی باید کلیه صفات قاضی را داشته باشد و از آن جمله، عدالت است» (ابویعلی الفراء الحنبلی، بی‌تا، ص ۴).

«ابن حزم»، شرایط حاکم و رئیس دولت اسلامی را در دو گروه تقسیم‌بندی کرده، گروه اول را لازم و گروه دوم را در اولویت قرار می‌دهد. در بیان شرایط لازم مقام ریاست دولت اسلامی به جز شرایط اولیه تکلیف (بلوغ و عقل)، مرد بودن را نیز اضافه می‌نماید و تصریح می‌کند که به دلیل آیه نفی سبیل، حاکم باید مسلمان و از اوامر الهی اطاعت کند و علناً مفسد فی الارض نباشد و فرایض الهی را بداند و قدرت اداره داشته باشد و دارای رشد عقلانی باشد. ابن حزم، شرایطی را که مبین اولویت واجدین آن

می‌داند چنین بیان می‌دارد:

علم داشته و فرایض الهی را به‌جا آورد. از گناهان کبیره، اجتناب نماید و گناهان صغیره را بپوشاند. ابن حزم، آخرین شرطی را که برای کمال نهایی رئیس دولت اسلامی ذکر می‌کند آن است که امام مسلمین باید مهربان و در برابر منکرات بدون خشونت، شدت عمل نشان دهد و آدمی هوشیار و شجاع و در برابر صاحب حق، تنگدست نباشد و از اسراف و تبذیر بپرهیزد و خلاصه، امام مسلمین باید برپادارنده احکام قرآن، سنت و سیره پیامبر ﷺ باشد (ابن حزم، ۱۳۹۵ق، ج ۳، ص ۲۹).

به‌طور کلی شرایط امام از نظر اهل سنت را می‌توان به دو دسته شرایط اولیه و ثانویه، تقسیم کرد؛ هر چند این شرایط از نظر ارزش یکسان هستند. شرایط اولیه عبارتند از: ۱. اسلام؛ ۲. ذکوریت؛ ۳. بلوغ؛ ۴. حریت؛ ۵. عقل؛ ۶. قریشی‌نسب. شرایط ثانوی نیز عبارتند از: ۱. علم؛ ۲. شایستگی؛ ۳. عدالت (ابویعلی، بی‌تا، ص ۲۰؛ الماوردی، ۱۹۹۱م، ص ۳۱).

حکومت در لغت و اصطلاح

حکومت در لغت به‌معنای «فرمانروایی، دولت، سیاستمداران، حکمرانان و ...» آمده است (معلوف، ۱۹۹۸م، ص ۱۴۶). «ابن منظور» هم می‌نویسد: «اصل الحکومة رد الرجل عن الظلم» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۲۷۱)؛ معنای اصلی حکومت، بازداشتن فرد از ظلم و ستمگری است. حکومت در اصطلاح نیز از این معانی دور نشده است. حکومت در فقه با چهار اصطلاح به‌کار رفته است: ۱. حکومت و دولت؛ ۲. رسیدگی قاضی و صدور رأی؛ ۳. ارزش جزایی؛ ۴. توسعه یا تحدید معنای یک قانون به‌وسیله قانون دیگر (لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۷۵۴).

در کتب حقوق اساسی و علوم سیاسی نیز حکومت، عبارت است از سازمان اداری، تشکیلات و نهادهای سیاسی؛ مانند قوه مقننه، قضائیه و اجرائیه (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۹۴). هدف این سازمان، تعیین وظایف و حقوق افراد، گروه‌ها و سازمانها است

که با وضع مقررات و قوانین در رفع نیازها و تأمین منافع، از بین بردن تنش‌ها و به‌طور کلی برآوردن مقتضای زندگی عمومی اتباع خود می‌کوشد. با توجه به احادیث اسلامی و عبارات نهج البلاغه، می‌توان گفت حکومت در اصطلاح، به معنای وسیع سیاسی، قضایی، اقتصادی و فلسفی آمده است.

حضرت علی علیه السلام در مورد نتایج سیاسی بعثت پیامبر اسلام و قدرت امت اسلامی می‌فرماید:

«فهم حکام علی العالمین و ملوک فی اطراف الارضین یملکون الامور علی من کان یملکها علیهم و یمضون الاحکام فیمن کان یمضیها فیهم» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)؛ امروز یاران پیامبر اسلام، حاکمان جهان هستند و در اطراف زمین، صاحبان قدرتند و اختیار اموری را به دست گرفته‌اند که در گذشته، دیگران بر آن حاکم بودند و فرمانشان در مورد کسانی نافذ است که آنها خود روزی فرمانروا بودند.

ویژگی‌های اساسی نظام حکومت

الف) دیدگاه شیعه

پس از قبول این اصل که آیین اسلام، تنها در اعتقادات قلبی و معنوی، خلاصه نمی‌شود و احکام، فقط عبادات نیستند، بلکه نظام متکامل در راستای همه ابعاد انسان و جامعه است، شیعه بر این عقیده است که عصمت برای امامت، واجب است و امام باید معصوم باشد و وجوب امامت معصوم از راه عقل و شرع، ثابت شده است. لذا اعتقاد به امامت معصوم از اصول دین است و امت اسلامی را در آن نقشی نیست. بنابراین، از آنجایی که امامت معصوم از اصول دین است و تشریح اصول و فروع دین و احکام اعتقادی از طرف خداوند و تبلیغ آن با پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس رسول خدا، مسأله امامت را نیز باید مانند سایر احکام، ابلاغ کرده باشد؛ زیرا معنای امامت معصوم در اعتقاد شیعه، زعامت و ریاست دینی و استمرار نبوت در راستای خط تبلیغ احکام شریعت اسلام و نگهداری و حراست آن از نقص و تحریف و شرح مبانی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

است.

مبنای مشروعیت سلطه امام معصوم که به مقتضای آن فرمانبرداری از او واجب و مخالفت با وی حرام می‌شود، خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ همان‌گونه که مصدر مشروعیت سلطه رسول خدا، ذات اقدس الهی است و امت در آن نقشی ندارند. امام معصوم، مادام‌العمر، امام مفترض الطاعة است و کسی قدرت و سلطه عزل او را ندارد و کناررفتن و انزال وی از امامت، نامعقول است و امامت معصوم در شخص امام دوازدهم، همچنان ادامه دارد؛ اما از آنجا که امام معصوم غایب است، حاکم و زمامدار اسلامی که حکومت را عملاً قبضه کند وجود ندارد و در نتیجه، مرکزیت سلطه سیاسی کنونی جهان اسلام، خالی از حضور حاکم معصوم است. بنابراین، بحث از امامت معصوم در اعتقاد شیعه اثنی عشریه به‌عنوان حکم و سلطه سیاسی در فاصله زمانی محدود، قرار دارد و این فاصله از رحلت پیامبر تا غیبت امام دوازدهم است و البته این نه بدان معناست که به‌خاطر عدم حضور امام معصوم، تشکیل حکومت اسلامی و اداره آن تا ظهور آن حضرت به حالت تعلیق درآمده و آن را بلا تکلیف رها کرد، بلکه این مسؤولیت در دوران غیبت بر عهده نواب خاص آن حضرت و یا نایبان عام ایشان می‌باشد که بر اساس ادله، فقهای جامع‌الشرائط از این جایگاه برخوردار هستند. بنابراین، نظام حکومت اسلامی در اعتقاد شیعه در دوران غیبت کبری بر مبنای دیگری همچون ولایت عامه فقیه، استوار است (شمس‌الدین، ۱۳۷۵، ص ۱۹۳-۱۹۰).

ب) دیدگاه اهل سنت

اهل سنت پس از پذیرفتن اینکه امامت و خلافت، پایه و اساس حکومت است و اقامه آن واجب و اهمال در آن حرام است، امامت را از فروغ دین می‌دانند (غزالی، ۱۴۲۱ق، ص ۹۵) و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ انسانی را پس از خود برای جانشینی تعیین نکردند، مسلمانان در تعیین امام و خلیفه آزادند. برخی نیز اظهار می‌کنند از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله تحول و پیشرفت جامعه اسلامی را در نظر داشتند دست مردم را در انتخاب راه و روش نصب حکام باز گذاشتند تا دچار عسر و حرج نشوند (العواء، ۱۴۱۰ق،

ص ۶۷-۶۶). فقیهان و متکلمان اهل سنت، اعتقاد دارند که انتخاب امام در اختیار اهل حل و عقد است. از نظر ایشان، خدای متعال، مصدر مشروعیت سلطه امام است که به مقتضای آن اطاعت از او واجب و مخالفت و خروج علیه او حرام است.

احکام حکومتی

احکام حکومتی از نظر شیعه

یکی از اقسام مهم احکام شریعت، احکام ولایی و حکومتی است که فقهای امامیه در ابواب مختلف فقه؛ خصوصاً در کتاب القضاء، امر به معروف و نهی از منکر و کتاب الجهاد به تناسب از آن یاد کرده‌اند. البته احکام حکومتی در سایر موضوعات نیز جاری می‌شود؛ مانند حکم به عدالت، شهادت، ثبوت هلال و ... همچنین احکامی که به منظور اداره اجتماع از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی صادر می‌شوند نیز همگی در زمره احکام حکومتی هستند. این گونه فرامین درباره تمام افراد جامعه، نافذ و اطاعت از آن لازم است. یکی از عللی که باعث شده فقهای شیعه احکام حکومتی را در باب دعاوی و مخاصمات، صادر کنند، این است که از حکومت دور بوده‌اند و دیگران حکومت را اداره می‌کرده‌اند و لذا نیازی احساس نمی‌شده تا درباره آن به طور گسترده، بحث کنند. از این رو، تعداد کمی از علمای شیعه از ولایت و امامت بحث کرده‌اند و رساله‌های مختصری در بعضی از ابعاد نوشته‌اند. در اینجا برای دستیابی به تعریفی مناسب از حکم حکومتی در ابتدا، تعریفی را که علما و بزرگان در رابطه با حکم حاکم، بیان کرده‌اند نقل کرده و سپس به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

«شهید اول» در مقام بیان فرق بین فتوا و حکم، حکم حاکم را این چنین تعریف می‌کند: «الحکم انشاء اطلاق او الزام فی المسائل الاجتهادیه و غیرها مع تقارب المدارک فیها مما یتنازع فیہ الخصمان لمصالح المعاش» (شهید اول، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۰؛ حکم، انشاء اطلاق و یا الزام در مسائل اجتهادی و غیر آن، همراه با در دسترس بودن مدارک در آن چیزی که طرفین برای مصلحت زندگی در آن دعوا دارند).

شهید اول، پس از بیان این تعریف، فیود به کار رفته در این تعریف را این گونه شرح می‌دهد که با قید انشاء، فتوا از دایره تعریف خارج می‌گردد؛ زیرا فتوا، انشاء نیست، بلکه خبردادن از حکم خداوند است؛ مثل اینکه حاکم، دستور آزادی زندانی را می‌دهد؛ زیرا حقی علیه او ثابت نشده است. با قید «تقارب المدارک فیها»، احکامی که مدارکش در فقه شیعه قابل استناد نیست بیرون می‌رود و به وسیله قید «مصالح المعاش» عبادات خارج می‌شوند؛ زیرا حاکم نمی‌تواند درباره عبادات حکمی صادر کند.

«صاحب جواهر» نیز در مقام بیان فرق بین فتوا و حکم چنین می‌گوید: «و اما الحکم فهو انشاء انفاذ من الحاکم لا منه تعالی لحکم شرعی او وضعی او موضوعهما فی شیء مخصوص» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۴۰، ص ۱۰۰)؛ و اما حکم، عبارت است از انشاء و انفاذ از سوی حاکم، نه از سوی خداوند برای حکم شرعی یا وضعی و یا موضوع آن در شیء مخصوص.

در توضیح این تعریف می‌توان گفت که حکم تکلیفی مثل این است که حاکم به وجوب اجرای حدود و یا وجوب نماز جمعه و یا حرمت ارتباط با دشمنان اسلام، حکم دهد و حکم وضعی مانند اینکه به بطلان معامله با بعضی از کفار، حکم کند و در این تعریف، حکم به موارد اجرایی، اختصاص یافته است.

هر چند صاحب جواهر در اینجا در مقام تعریف حکم قضایی است، اما تصریح می‌کند که چون از اطلاق مقبوله عمر بن حنظله، جعل ولایت برای حاکم استفاده می‌شود، تعریف مذکور همانطور که حکم قضایی را شامل می‌شود، حکم حکومتی را نیز دربرمی‌گیرد. پس نتیجه می‌گیریم که مصدر جعل حکم حکومتی، حاکم است و در برابر حکم شرعی غیر حکومتی، وجود دارد که مصدر آن شارع مقدس است و فتوای مجتهد، کاشف از آن می‌باشد و حکم حکومتی در طول حکم شرعی و نسبت به احکام تکلیفی و وضعی، جنبه اجرایی داشته و حکم تکلیفی و وضعی و موضوع هر یک از آنها و همچنین احکام قضایی را شامل می‌شود.

آیه الله مکارم شیرازی، حکم حکومتی را به طور ضمنی، چنین تعریف می‌کند: «حکم حکومتی (ولایی)، حکم جزئی از ناحیه حاکم است که از راه تطبیق قوانین کلی الهی بر

مصادیق جزئی آنها به دست می‌آید» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۳۶). ایشان در جای دیگری می‌گوید: «احکام ولایی و حکومتی، احکام اجرایی و تنفیذی هستند؛ زیرا [صدور] این احکام به اقتضای مسأله ولایت است و بازگشت این احکام، همیشه به تشخیص صغریات و موضوعات و تطبیق احکام شرع بر آنها و تطبیق آنها بر احکام شرع می‌باشد» (همان، ص ۵۵۱).

در بررسی این تعاریف و اینکه احکام ولایی و حکومتی، احکامی اجرایی و تنفیذی هستند، باید بگوییم این سخن، سخنی متین و قابل تعمیم به کلیه دستوراتی است که از ناحیه سرپرست جامعه اسلامی به عنوان حاکم صادر می‌شود، اما اینکه همه این احکام به تشخیص صغریات و موضوعات و تطبیق احکام شریعت بر آنها یا تطبیق آن صغریات و موضوعات بر احکام شرعی برگردد، جای تأمل دارد. لذا این تعریف، دارای نوعی مسامحه و ابهام است. در بین تعاریفی که موجود است، تعریف دیگری نیز هست که بسیار نزدیک به همین تعریف است. احکام حکومتی در این تعریف، عبارت است از: «مجموعه دستورات و مقرراتی که بر اساس ضوابط شرعی و عقلی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از سوی حاکم اسلامی برای اجرای احکام و حدود الهی و به منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن و تنظیم روابط داخلی و خارجی آن صادر می‌گردد» (کلانتری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹).

احکام حکومتی از نظر اهل سنت

همانگونه که ذکر شد تصمیمات حکومتی در راستای اداره و هدایت جامعه به سوی اهداف اسلام انجام می‌گیرد و فرمانهای جزئی، عزل و نصب و همچنین اجرای احکام ثابت الهی را که ویژه زمان و مکان معینی نیست، شامل شده و مشمول قوانین موضوعه از سوی حکومت نیز می‌گردد. در لسان علمای اهل سنت، تعبیری مثل «الحکم الحکومی»، دیده نمی‌شود، ولی استفاده از تعبیر «الاحکام السلطانیة»، رایج است. آنچه از این لفظ اراده می‌شود، قوانین و دستورات کلی مربوط به اصل تشکیل حکومت، شرایط حاکم، طرق انعقاد امامت و اختیارات و وظایف حاکم است. همچنین شرایط و

شیوه‌های عزل حاکم و مجموعه قوانین و مقرراتی که کیفیت اداره جامعه در زمینه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، سیاسی و ... را دربرمی‌گیرد، نشان می‌دهد. نکته اساسی در تفاوت دو دیدگاه شیعه و سنی در ارتباط با احکام حکومتی در مصدر صادرکننده این احکام است. تفکر شیعه، احکام حکومتی را در اصطلاح، عبارت از انشائات یا مصوباتی از جانب حاکم مشروع می‌داند که به‌صورت عزل و نصب‌های جزئی، فرمانهای خاص، دستور اجرای احکام اولیه و ثانویه و یا وضع قوانین مورد نیاز با عنایت به مصلحت جامعه اسلامی در زمینه‌های گوناگون، عملی می‌گردد. اما در تفکر اهل سنت، احکام حکومتی، احکامی هستند که مانند سایر احکام فقهی از منابع فقه استنباط می‌شوند و طبعاً مصدر آنها مانند سایر احکام فقهی، شارع مقدس است که خواسته او از طریق منابع فقه و استنباط در این بخش - جامعه و حکومت - مانند سایر بخش‌های فقهی به دست می‌آید (صرامی، ۱۳۸۰، ص ۹۸-۹۷). به بیان دیگر، احکام حکومتی از نظر اهل سنت، دستوراتی نیست که از سوی حاکم صادر شوند، بلکه احکامی هستند که از سوی شارع مقدس بیان شده و حاکم اسلامی، مصداق این احکام را در خارج مشخص می‌کند؛ مانند نصب والیان در کشور و ...

نظریه مختار

با توجه به تعاریفی که ذکر شد در ادامه، تعریف زیر را برای احکام حکومتی، پیشنهاد می‌کنیم: «احکام حکومتی، عبارت از فرمانها و دستورات عمل‌های جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی که رهبری مشروع جامعه با توجه به حق رهبری که از جانب خداوند متعال یا معصومان به وی تفویض گردیده است و با لحاظ مصلحت جامعه، صادر می‌کند» (همان).

نکات مهمی که در این تعریف، قابل توجه می‌باشد از این قرار است: ۱. این تعریف، شامل هر سه قسم احکام حکومتی؛ یعنی فرمانهای جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی در ارتباط با اداره جامعه و اجرای احکام اولیه و ثانویه اسلام می‌شود؛ ۲. مصدر و منبع صادرکننده حکم حکومتی و ویژگی کلی آن در تعریف، لحاظ شده

است؛ ۳. علت صدور این احکام از سوی حکومت، حق رهبری الهی و مصلحت جامعه، دانسته شده است؛ ۴. تعریف، در برگیرنده همه احکامی است که در طول تاریخ اسلام، بلکه در دوران انبیاء گذشته بر اساس مصالح و نیازهای متغیر زمان، صادر گردیده است و از نظر فقه شیعه می‌توان آنها را احکام حکومتی خواند؛ ۵. احکام حکومتی صادرشده از سوی سلاطین و خلفای جور از دایره تعریف خارج است؛ زیرا آنان رهبران مشروع نبوده‌اند؛ ۶. فتوا که ماهیتی گزارشی دارد داخل در هیچ یک از اقسام سه‌گانه‌ای که در تعریف آمده است، نمی‌باشد؛ ۷. در این تعریف، بیان شده که وضع قوانین و مقررات کلی بر مبنای «مصلحت جامعه» است.

ماهیت احکام حکومتی

در بیان ماهیت احکام حکومتی و اینکه از احکام اولیه است یا ثانویه، مباحث فراوانی مطرح گردیده و نظرات مختلفی ارائه شده است که می‌توان آنها را در قالب چهار نظریه کلی بیان کرد:

۱. احکام حکومتی؛ احکام اولیه

احکام اولیه، با توجه به تعریف و ضوابطی که برای شناخت آنها وجود دارد و با توجه به عناوین اولیه آنها به احکام ثابت امور، اطلاق می‌شود و حال آنکه احکام حکومتی - چنانچه بیان شد - برای اداره جامعه و تنظیم روابط آن صادر می‌گردد و طبعاً در آنها تغییر و دگرگونی راه دارد. افزون بر این، بسیاری از احکام حکومتی، احکامی جزئی و موضعی هستند؛ مانند آنچه درباره عزل و نصب قضات، فرماندهان و کارگزاران، صادر می‌شود که عدم اطلاق احکام اولی برای این گونه تصمیمات از بدیهیات است.

امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۵۷). ظاهر این جمله، بیانگر اولی بودن حکم حکومتی از دیدگاه ایشان است. البته ممکن است گمان شود که منظور حضرت امام از احکام حکومتی، احکامی باشد که به نحوی ثابت و کلی از سوی شارع، درباره مساله ولایت و امامت، جعل شده‌اند؛ مانند احکام انعقاد و چگونگی احراز مقام امامت و رهبری جامعه،

جهاد و احکام آن، شرایط متصدیان مقام امامت و ... ولی باید گفت این گونه احکام، گرچه اولی هستند - چون بر عناوین اولی، بار شده‌اند -، ولی مثالهایی که امام خمینی علیه السلام در مورد احکام حکومتی، مطرح می‌کنند این گمان را مردود می‌سازد؛ زیرا در همه این مثالها، مصادیق احکام حکومتی، جزئی و تغییرپذیرند، نه کلی و ثابت. مقررات کلی نیز که در اداره جامعه، یافت می‌شوند همه از سوی حکومت و دستگاههای وابسته به آن وضع می‌شوند، نه از سوی شارع. افزون بر اینکه این مقررات نیز تابع نیازهای زمان و مکان و تغییرپذیر هستند (کلاتری، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲). با توجه به مطالب یاد شده، می‌توان این جمله حضرت امام را این گونه توجیه کرد که **اولاً**: در این جمله، حکم حکومتی همراه با عبارت «ولایت فقیه» آمده و هر دوی آنها از احکام اولیه به حساب آمده‌اند. لذا احتمال می‌رود که مقصود امام خمینی علیه السلام این بوده که ولایت فقیه از احکام اولیه است و در نتیجه، اعتبار احکامی که وی در مقام ولایت و حکومت، صادر می‌کند نیز ناشی از حکم اولی شارع است. بنابراین، جعل ولایت و حکومت برای فقیه از احکام اولی است و اعتبار احکام حکومتی وی نیز ناشی از این حکم اولی است و از آنجا که خداوند به اطاعت از حضرت رسول و اولی الامر فرمان داده است، اطاعت از اوامر و احکام ایشان واجب است. «اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به یک معنا، اطاعت از خداست؛ چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۵۷) و این مطلب، درباره فقیه حاکم نیز، معتبر و صادق است.

ثانیاً: توجیه مناسب‌تر اینکه مقصود از «حکم حکومتی» در این عبارت، خود این عنوان است، نه مفاد حکم حکومتی و آنچه که فقیه در مقام حاکم صادر می‌کند. توضیح اینکه به عقیده حضرت امام، برخی از آیات و روایات؛ خصوصاً آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء (۴): ۵۹) بر وجوب اطاعت از احکام حکومتی پیامبر و «اولی الامر» دلالت می‌کند و تنها در مورد این دسته از احکام و اوامر ایشان است که وجوب اطاعت از ایشان معنا پیدا می‌کند (همان). با توجه به مطالب یاد شده به نظر صحیح می‌رسد که بگوییم کلام صحیح، اولی بودن اصل ولایت فقیه و حکومت اسلامی است؛ همچنانکه مقصود حضرت امام از اولی بودن احکام حکومتی، اولویت مصدر و

منشأ صدور این احکام؛ یعنی اصل ولایت فقیه و مشروعیت حاکمیت اسلامی است (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۱۸). حضرت امام در این باره می‌فرماید: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند...» (همان، ص ۴۵۲).^۱

حال اگر احکام حکومتی، منحصر در عزل و نصب و قضاوت می‌شد، اولی‌بودن آن اشکالی نداشت، اما از سخن حضرت امام، چنین برمی‌آید که تحدید قیمت، منع گران‌فروشی و امثال آن نیز جزء احکام سلطانی باشد که لازم است برای اولی‌بودن آن فکر دیگری اندیشید.

ثالثاً: منظور از احکام اولی، برخی از احکام اجتماعی اسلام است که خالی از حکم است و ولی فقیه از این حیث که حاکم و والی است، حکم آن را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، احکام و قوانین اجتماعی به صرف استنباط فقهی، ارزشی نخواهد داشت و الزام‌آور نیست، بلکه باید به تصویب و تنفیذ ولی فقیه از این جهت که حاکم است، برسد. دقت در این نکته لازم است که مجتهد با استنباط خود به عنوان اولی، حکمی را صادر ننموده تا ولی فقیه به عنوان ثانوی آن را تغییر دهد، بلکه مجتهد آنچه را که استنباط کرده با تنفیذ ولی فقیه، عنوان حکم به خود می‌گیرد که در نتیجه حکم اولی خواهد بود؛ هر چند این توجیه نیز نمی‌تواند کامل باشد.

رابعاً: با گامی فراتر از توجیه سوم می‌توان گفت که احکام اسلامی؛ به‌ویژه احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حدود و تعزیرات و حتی احکام عبادی همچون حج، از ابتدا مقید به نبودن حکمی از سوی حاکم اسلامی شده‌اند؛ مثلاً افراد مستطیع می‌توانند به حج بروند به شرط آنکه حکم تعطیلی حج از سوی ولی فقیه، صادر نشده باشد و یا اینکه هر مالکی می‌تواند در اموال خود تصرف کند به شرط اینکه منعی از سوی ولی فقیه نباشد. روی این مبنا تمام احکام حکومتی که ولی فقیه با تشخیص مصلحت صادر می‌کند، اولی خواهد بود؛ هر چند ممکن است در برخی از موارد بر احکام ثانوی نیز قابل تطبیق باشد (میبدی، ۱۳۷۸، ص ۳۳۹). به‌نظر می‌رسد بیان این مطلب به این

صورت که احکام حکومتی بر احکام اولیه و ثانویه، حکومت دارند رساتر و بهتر باشد.

تفاوت‌های حکم اولی با حکم حکومتی

در بیان تفاوت‌های احکام حکومتی و احکام اولی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. محور صدور احکام حکومتی، وجود مصالح و مفساد متغیر اجتماعی است، ولی محور صدور احکام اولیه، وجود مصالح و مفساد ثابت واقعی و دایرمدار شخص مکلف است.

۲. تشخیص مصلحت در احکام اولیه بر عهده شارع و در احکام حکومتی بر عهده حاکم است. اگرچه تمام احکام شرعی، مطابق نظر فقهای امامیه در مورد مصلحت و یا مفسده واقعی، تشریح شده است، اما مصالح و مفساد در متعلق احکام اولی، شارع مقدس است و آنچه را عقل بشر، درک می‌کند حکمت احکام است، نه علت و فلسفه واقعی احکام، مگر در مواردی که خود شارع، فلسفه واقعی را بیان کرده باشد؛ اما مصلحت و مفسده در مورد احکام حکومتی، توسط حاکم شرع درک می‌شود و یا شخص حاکم به کمک مشاورین و کارشناسان خبره این کار را می‌کند.

۳. احکام اولی، دائمی، ثابت و همیشگی هستند، ولی احکام حکومتی موقت و قابل تغییرند. به عبارت دیگر، احکام اولیه به صورت قضایای حقیقیه، جعل می‌شوند، ولی احکام حکومتی به صورت قضایای شخصی هستند. پس هرگاه مصلحت و مفسده‌ای که حاکم تشخیص می‌دهد، منتفی گردد، حکم نیز تغییر خواهد کرد. از این رو، مرحوم نائینی در بیان تفاوت حکم حکومتی و حکم اولی این چنین می‌گوید: «قوانین رابعه به این قسم (سیاسات) نظر به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار لا محاله مختلف و در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم احکام اولی، مبتنی بر دوام و تأیید نتواند بود» (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۴، ص ۳۸۴؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۱۲۴).

۴. تفاوت دیگر در قلمرو اعتبار و نوع مخاطبان است. حکم اولی در مسائل اختلافی، تنها بر مجتهدی که آن را استنباط کرده و بر مقلدانشان حجت است؛ اما پیروی از حکم حکومتی بر تمام مکلفان، حتی مقلدان مراجع دیگر و بلکه بر مجتهدان

دیگر واجب است، حتی اگر مجتهدان دیگر از جهت علمی، اعلم باشند. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «اگر فردی از فقها، توفیق تشکیل حکومت را یافت، پیروی از او بر فقهای دیگر واجب است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۵۷؛ همو، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۲۴). آیه‌الله شهید صدر نیز در این خصوص می‌نویسد: «هرگاه حاکم اسلامی با در نظر گرفتن مصلحت عموم به چیزی، فرمان دهد پیروی از او بر همگان لازم است، حتی بر کسانی که عقیده دارند مصلحت مقصود حاکم، اهمیت ندارد» (صدر، ۱۴۰۶، ص ۵۳؛ همو، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۱۶).

۵. قلمرو احکام اولی، امور فردی و اجتماعی است، ولی گستره احکام حکومتی، محدود به امور عمومی و اجتماعی است و شؤون فردی را در صورتی که با روابط اجتماعی ارتباطی نداشته باشد، شامل نمی‌شود.

۶. حکم اولی، حکم بی‌واسطه الهی است، ولی احکام حکومتی، احکام با واسطه هستند؛ البته احکام حکومتی از آن جهت که ولایت حاکم را بر مردم و جامعه، تنفیذ و پیروی از دستوراتش را واجب کرده است و ترک آن را موجب عقاب دانسته، حکم الهی هستند. بنابراین، حکم اولی بی‌واسطه، مستند به شارع است و حکم حکومتی با واسطه، مستند به شارع می‌باشد.

۷. تفاوت دیگر از ناحیه مصدر جعل است؛ زیرا احکام اولی از سوی شارع، صادر می‌شوند - چون حکم اولی یا مستقیماً مجعول شارع است و یا توسط رسول خدا یا یکی از ائمه بیان شده است -، اما منشأ صدور حکم حکومتی، حاکم اسلامی است؛ آن هم، نه به عنوان شارع یا خبردهنده از اراده شارع.

۲. احکام حکومتی؛ احکام ثانویه

برخی از صاحب نظران در این عرصه معتقدند که احکام حکومتی، جزء احکام ثانویه هستند. شهید صدر در این باره می‌گوید:

به موجب نص قرآن کریم، حدود قلمرو آزادی که اختیارات دولت را مشخص می‌کند، هر عمل تشریحی است که بالطبع، مباح باشد؛ یعنی ولی امر

اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوبش، صریحاً اعلام نشده را به‌عنوان دستور ثانویه، ممنوع و یا واجب‌الاجراء، اعلام نماید. از این‌رو، هرگاه امر مباحی را ممنوع کند آن عمل مباح، حرام می‌گردد و هرگاه اجرائش را توصیه کند، واجب می‌شود. البته کارهایی که قانوناً مثل حرمت ربا تحریم شده باشد، قابل تغییر نیست؛ چنانچه کارهایی که اجرای آنها، نظیر انفاق زوجه، واجب شناخته شده را نیز ولی امر نمی‌تواند تغییر دهد؛ زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا و احکام عمومی، تعارض داشته باشد. بنابراین، آزادی عمل ولی امر، منحصر به آن دسته از اقدامات و تصمیماتی است که بالطبیعة مباح اعلام شده باشد (صدر، ۱۴۰۶ق، ص ۵۳؛ همو، ۱۴۲۵ق، ص ۶۸۹).

در بررسی سخن شهیدصدر باید گفت که چگونه می‌توان حدود قلمرو اختیارات حکومت اسلامی را محدود به مباحات نمود با اینکه هدف حکومت، حفظ کیان اسلام و محافظت از نظام جامعه است و بسیار روشن است انجام این مسؤولیت خطیر در پاره‌ای از مواقع، منوط به تعطیل نمودن برخی واجبات می‌باشد؛ مانند حج و یا تجویز بعضی از اموری که به‌عنوان اولی، ممنوع باشند؛ مانند نرخ‌گذاری اجناس و منع از احتکار. لذا روشن نیست که نظر شهیدصدر در مورد تزامم میان رعایت مصالح کشور اسلامی و مراعات نمودن واجبات و محرمات و به عبارت دیگر، در موارد دوران میان اهم و مهم چیست؟ اشکال دیگر که متوجه کلام شهیدصدر و به‌طور کلی متوجه نظریه دوم می‌باشد این است که نمی‌توان احکام حکومتی را احکام ثانوی به‌معنای مصطلح آن دانست؛ اگرچه حکومت اسلامی می‌تواند در اداره امور جامعه و حلّ معضلات آن از احکام ثانویه، به‌عنوان ابزار بهره بگیرد (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۱).

امام خمینی در این زمینه می‌فرماید:

حکم مرحوم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم، متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر، سر موضوعی

اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به‌عنوان ثانوی این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۵۷؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳).

باید بگوییم که مرحوم میرزای شیرازی در صدور حکم تحریم تنباکو از برخی عناوین ثانویه، کمک گرفته است؛ چرا که استعمال تنباکو به‌عنوان اولی اش مباح است، ولی می‌تواند به‌عنوان ثانوی؛ مانند مقدمیت آن برای سلطه و نفوذ استعمارگران، حرام باشد؛ البته می‌توان به‌گونه‌ای دیگر هم این مطلب را توجیه کرد (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۲).

امام خمینی در قضیه فتوای میرزای شیرازی با قبول حکومتی بودن آن، این حکم را ثانوی قلمداد می‌کند؛ در حالی که ایشان خود، حکم حکومتی را از احکام اولیه می‌دانند و افزون بر آن به‌گونه‌ای دیگر از اولی بودن احکام حکومتی، تعبیر کرده‌اند. همچنین در یک جا می‌فرماید: «احکام ثانوی، ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۷، ص ۳۲۱) و در جایی دیگر فرمودند: «ضرورات کشور، گاهی به احکام ثانویه و گاهی به ولایت فقیه باید اجرا شود...» (همان، ج ۲۱، ص ۴۲۱).

در توجیه این تنافی ظاهری در نظرات امام خمینی بر اولی بودن یا ثانوی بودن حکم حکومتی - اضافه بر نکته‌ای که در نتیجه به آن خواهیم پرداخت - می‌توان گفت که صدور حکم از روی عنوان ثانوی، منافاتی با اولی بودن خود حکم ندارد. مرحوم میرزای شیرازی، جدای از منصب و ولایت خود و تشخیص مصالح مسلمین در این منصب، برای استفاده از تنباکو، غیر از اباحه و جواز، امر دیگری نمی‌بیند؛ اما با عنایت به شرایط ویژه زمانی و مکانی و در نظر گرفتن مصالح مسلمین، چنین استفاده‌ای را ممنوع، تشخیص می‌دهد تا این مرحله که می‌توان آن را مرحله تشخیص و استنباط فقیه نام نهاد، می‌توان حکم اول را حکم اولی و حکم دوم؛ یعنی ممنوعیت استفاده از تنباکو را حکم ثانوی قلمداد کرد. اما هنگامی که انشاء و طلب ولی فقیه در صحنه اجتماع در کنار حکم دوم قرار گرفت، آن را قانون اجتماعی لازم‌الرعاية برای همه جامعه می‌گرداند؛ اکنون مشروعیت این حکم از این جهت است که از سوی ولایت فقیه صادر

شده است. با توجه به مطالبی که مبنی بر اولی بودن حکم حکومتی از نظر امام خمینی بیان شد باید بگوییم که هر حکمی که از جانب ولی فقیه در دایره اختیارات او صادر شود، حکم اولی اسلام است. باید توجه داشت که چنین اولییتی که با عنایت به حکم صادر شده از جانب ولی فقیه ابراز می‌شود، منافاتی با ثانویتی که پیش از تنفیذ و انشای ولی فقیه لحاظ می‌گردد، ندارد.

تفاوت‌های حکم حکومتی با حکم ثانوی

با تبیین و توضیح وجوه افتراق احکام اولی و احکام حکومتی تا حدودی تفاوت‌های میان احکام حکومتی و حکم ثانوی نیز روشن می‌شود که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. قلمرو احکام ثانوی به عناوین ثانوی همچون عسر، حرج، ضرر، تقیه، اضطراب و... محدود است، ولی احکام حکومتی در قلمرو مصالح و مفسدات مربوط به حکومت و مصالح اجتماعی مسلمین و اسلام است.
۲. تشخیص موضوع در احکام ثانوی به مکلف، واگذار شده است و تشخیص هر مکلفی، معتبر است، اما تشخیص موضوع احکام حکومتی؛ یعنی مصلحت و مفسده مربوط به حکومت و جامعه بر عهده حاکم شرع است.
۳. دایره احکام حکومتی، وسیع‌تر از دایره احکام اولیه و ثانویه است؛ گرچه در بسیاری از مصادیق احکام حکومتی، احکام اولیه و ثانویه نیز مندرج است.
۴. حکم ثانوی همانند حکم اولی، مجعول شارع است؛ به این معنا که منشأ آن ذات مقدس خداوند به عنوان شارع یا رسول خدا و یا یکی از ائمه علیهم‌السلام به عنوان اخبار و کشف از اراده شارع مقدس می‌باشد، اما احکام حکومتی در عصر حضور از سوی رسول خدا یا یکی از ائمه علیهم‌السلام و در عصر غیبت از سوی فقیه جامع‌الشرایط به عنوان حاکم و مدیر جامعه، صادر می‌شود، نه به عنوان شارع و یا اخبار از اراده شارع مقدس؛ هر چند از آن جهت که شارع به فقیه اجازه صدور حکم حکومتی را داده، می‌توان حکم حکومتی را هم به خداوند نسبت داد.

۳. نسبت میان احکام ثانویه و احکام حکومتی

برخی معتقدند که بعضی از احکام حکومتی از جنس احکام ثانویه هستند و در این باره می‌گویند:

[نسبت] بین احکام ثانویه و احکام حکومتی، عموم و خصوص من وجه است. در حقیقت، ما می‌توانیم تصور کنیم مواردی هست که هم مصداق احکام حکومتی است و هم مصداق احکام ثانویه. مواردی هم هست که از احکام ثانویه جدا می‌شود. اصلاً مصلحت در آن نیست؛ بلکه به خاطر مسائل حرج، ضرر، نظم و نظایر اینهاست. مواردی هم هست که صرفاً مصلحت است؛ مصلحت به خطراتادن نظام سیاسی، همانی که در تعبیر فقهی می‌گوییم کیان اسلام به خطر بیفتد، حاکمیت اسلام به خطر بیفتد. همانی که امام فرموده واجب واجبات است، حتی مقدم بر واجبات عبادی هست. آن قدر مقدم است که امام معصوم هم به خاطر آن فدا می‌شود. خوب این اصلاً ربطی به مسائل احکام ثانویه ندارد (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۹۴؛ همو، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۲۲۰).

در بررسی این سخن باید گفت که اگر مقصود گوینده از ماده اجتماع حکم حکومتی و حکم ثانوی آن است که در برخی از موارد، حاکم اسلامی برای اداره جامعه و حل مشکلات آن از احکام عناوین ثانویه، مانند اضطرار و حرج استفاده می‌کند، چنین سخنی صحیح است، ولی اگر مقصود این باشد که بر پاره‌ای از دستورات و تصمیمات ولی امر، هم حکم حکومتی و هم حکم ثانوی صدق می‌کند، چنین گفتاری با تعریف حکم ثانوی سازگار نیست؛ زیرا بیان شد که حکم ثانوی همانند حکم اولی، مجعول شارع و از اقسام حکم شرعی است و حال آنکه نمی‌توان حکم حکومتی را مجعول شارع و از اقسام حکم شرعی به معنای مصطلح آن دانست. نقطه تمایز میان حکم حکومتی و حکم ثانوی در وجود و عدم وجود مصلحت دانسته شده است که به نظر می‌آید غیر قابل قبول باشد؛ چرا که حکم ثانوی نیز مانند حکم اولی، مبتنی بر مصلحت یا در خود حکم یا در متعلق آن می‌باشد؛ همچنان که احکام حکومتی نیز بر اساس مصالح، صادر می‌شوند (کلاتری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۳).

۴. احکام حکومتی؛ نه از احکام اولیه و نه از احکام ثانویه

همانطور که بیان شد اصل ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است. بر اساس این نظریه، احکام حکومتی، نه از احکام اولیه هستند و نه از احکام ثانویه. این نظریه بر دو رکن مبتنی است (همان، ص ۱۲۵).

این دو رکن چنین تصویر می‌شود:

۱. ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است؛

۲. احکام و دستورات حاکم اسلامی و قوای وابسته به او، نه از احکام اولیه است و

نه از احکام ثانویه.

در توضیح این دو رکن می‌توان گفت در جعل و تشریح حکم، هیچ‌یک از عناوین ثانویه، لحاظ نشده است؛ بلکه جعل این حکم، همانند جعل دیگر احکام اولیه است؛ یعنی همانگونه که شارع مقدس، وجوب نماز را به لحاظ عنوان اولی آن جعل فرموده، وجوب پیروی از حاکم جامع الشرائط را نیز با همین لحاظ، جعل نموده است. بررسی دلایل مشروعیت ولایت فقیه، بیانگر این مطلب است. مطلب بعدی اینکه حکم حکومتی اصولاً از سنخ احکام شرعی نیست تا در اولی یا ثانوی بودن آن بحث شود. لذا چنین بحثی، سالبه به انتفاع موضوع است؛ زیرا هیچ‌یک از تعاریف حکم شرعی بر حکم حکومتی، تطبیق پیدا نمی‌کند؛ چون در همه تعاریف موجود از حکم شرعی، پای شارع و جعل یا خطاب او در میان است، بر خلاف تصمیمات و احکام حکومتی که چنین چیزی مطرح نیست. در تکمیل این مطالب می‌توان گفت که هر حکمی، چهار رکن دارد: ۱. خود حکم؛ ۲. حاکم؛ ۳. محکوم علیه؛ ۴. محکوم فیه. همانگونه که ملاحظه می‌شود یکی از ارکان هر حکمی، صادرکننده آن حکم؛ یعنی حاکم است. حاکم، ممکن است شارع متعال یا پیامبر یا ائمه علیهم‌السلام و یا سلطان باشد. بر این اساس، حاکم در احکام شرعی اولی و ثانوی، خداوند متعال است و در احکام حکومتی، ولی امر مسلمین یا حاکم جامعه اسلامی می‌باشد. پس اینکه یکی از فقهای معاصر، احکام را به دو دسته؛ احکام الهی و احکام سلطانی تقسیم کرده و احکام حکومتی را در برابر احکام الهی قرار داده است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۶۰) و از طرفی حضرت امام

فرمودند: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است. باید عرض کنم که حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام ﷺ، یک پدیده بی معنا و محتوا است، اشاره می‌کنیم به پیامدهای آن که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد. مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعی نیست و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است...» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۵۱) و فقیه معاصر دیگری می‌گوید: «احکام ولایی، احکام تنفیذی و اجرایی هستند و بازگشت همه آنها همواره به تشخیص صغریات و موضوعات، تطبیق احکام شرع بر آنها و تطبیق آنها بر احکام شرع است» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۵۰)، همگی ناظر بر این مطلب است که اختیارات حاکم اسلامی در چارچوب احکام فرعی نیست و به همین خاطر، لازم نیست موضوع حکم وی دقیقاً همان موضوع احکام فرعی اولی و ثانوی باشد، بلکه می‌تواند به اموری حکم کند که اثری از آنها در کتاب و سنت نیست.

از این رو، شاید بتوان این نظریه را به گونه‌ای بازتاب نظر امام خمینی رحمته‌الله علیه دانست که با توجه به مجموعه بیانات ایشان در رابطه با احکام حکومتی، قابل برداشت خواهد بود؛ چرا که از مجموعه بیانات امام راحل در رابطه با احکام اولیه و ثانویه برمی‌آید که ایشان، اولیه و ثانویه بودن را از خصوصیات ذاتی احکام که به وسیله شارع برای احکام، مقرر شده باشد، نمی‌داند؛ بلکه آن را نتیجه تجزیه و تحلیل و دسته‌بندی احکام توسط فقها می‌داند و گرچه خود در مواردی از این عناوین استفاده نموده است، لکن آنها را از باب تعابیر متداول در لسان فقها و از روی مسامحه به کار برده است، نه اینکه آن را به لحاظ مبنایی پذیرفته باشد؛ زیرا احکام اولیه و ثانویه در صورتی مصداق پیدا می‌کنند که هر دو در مورد موضوع واحدی جعل شده باشند و حال آنکه موضوع آنچه به عنوان احکام اولیه از آنها یاد می‌شود با موضوع آنچه به عنوان احکام ثانویه از آنها یاد می‌شود، متفاوت است و هر یک از آنها حکم شرعی در مورد موضوع خاص خود می‌باشد؛ مثلاً حکم وجوب وضو برای حصول طهارت جهت نماز، برای موضوعی به نام وضو من حیث هو به صورت بسیط و مطلق و لایشرط، جعل شده است؛ در حالی که عدم

و جوب، احياناً عدم جواز وضو برای موضوعی به نام وضوی غیر ممکن الحصول به خاطر عدم تمکن از آب و یا وضوی ضرری است که موضوعی مرکب و مقید به عدم تمکن و یا ضرر بشرط شیء می باشد و یا «حرمت شرب خمر من حیث هو هو» که به صورت مطلق و غیر مقید و لایشرط است و موضوع عدم حرمت شرب خمر، مضطربیه یا عن خطاء یا مکروه علیه و ... که به صورت بشرط شیء می باشد؛ البته تعبیر به مطلق و مقید بودن موارد فوق به لحاظ صدق عرفی است که احکام شرع، دایرمدار اطلاق و تقیید عرفی هستند، نه اطلاق و تقیید فلسفی و با دقت عقلی که در این صورت، هیچ موضوع مطلق، باقی نخواهد ماند. لذا فرض موضوع مطلق آنچه به عنوان احکام اولیه نامیده می شود با دقت عقلی به صورت مقید، ناقض بیان فوق نخواهد بود. با این حال، احکام شرعی از جمله احکام حکومتی در عداد احکام اولیه قرار می گیرند و حتی همین تعبیر نیز مسامحی خواهد بود؛ زیرا وقتی چیزی به نام احکام ثانویه، وجود نداشته باشد، استفاده از تعبیر اولیه برای احکام شرع که هر حکمی برای موضوع خاص خود می باشد، مسامحی خواهد بود و در نتیجه، جایی برای این بحث که احکام حکومتی، جزء کدام دسته خواهد بود، باقی نمی ماند و احکام حکومتی در ردیف سایر احکام شرعی، قرار می گیرند؛ احکام شرعی ای که شارع مقدس تشخیص مصالح و مفاسد آنها را - که ملاک در جعل احکام هستند - به حاکم و ولی امر مسلمین، تفویض نموده است. لذا آن حکم حکومتی ای را امضاء می کند که مصالح مسلمین آن را اقتضاء نموده و یا مفسده ای را از امت اسلام، رفع نماید.

چنین برداشتی از مجموعه بیانات امام خمینی علیه السلام، با سایر نظریات ایشان در مواردی از مباحث اصولی یا فقهی، همخوان است؛ همچنان که ایشان در این بحث که آیا موضوع له الفاظ، ماهیت لایشرط قسمی یا مقسمی و یا ماهیت مهمله و یا بشرط شیء و یا لایشرط است، آن را بحثی غیر مختص به وضع الفاظ دانسته و نسبت هر چیز با چیز دیگر را خالی از حالات فوق نمی داند؛ در حالی که این بحث، ظاهر یکی از مسلمات مباحث اصولی در وضع الفاظ را به خود گرفته است (سبحانی، بی تا، ج ۲، ص ۶۶).

قول حضرت امام در بحث پیرامون «قاعده لاضرر» نیز مؤید این تلقی در زمینه احکام

حکومتی از بیانات ایشان است؛ زیرا ایشان در ذکر حیثیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سه حیث نبوت، زعامت و فصل خصومت، اشاره نموده و حکم آن حضرت، مبنی بر قطع «عذق» (درخت خرما) «سمره بن جندب» را نه یک حکم از جایگاه نبوت و مورد نزول وحی دانسته و نه یک حکم در مقام فصل خصومت، بلکه آن را حکمی از جایگاه زعامت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بما أنه سلطان المسلمین، دانسته و از آن به حکم سلطانی تعبیر نموده و تفاوت آن را با احکام صادره از منشأ وحی در این نکته می‌داند که احکام صادره از منشأ وحی، توسط زعیم یا زعمای بعدی، قابل تعبیر نیست، ولی احکام سلطانی را توسط زعیم یا زعمای بعدی و حتی خود زعیم وقت در صورت اقتضای مصالح و یا انقضای مصلحت صدور آن، قابل تعبیر می‌داند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۵۰).

ایشان هیچ اشاره‌ای به اینکه احکام سلطانی در عداد احکام اولیه یا ثانویه و یا شقّ ثالثی، جز آن دو باشد، ننموده است؛ لکن چون این عدم اشاره، صراحت در تلقی مزبور ندارد از آن به عنوان مؤید یاد نمودیم.

نتیجه‌گیری

با توجه به تفاوت‌هایی که بین حکم حکومتی با احکام اولیه و ثانویه وجود دارد، به نظر می‌رسد که احکام حکومتی، نه از احکام اولیه است و نه از احکام ثانویه و در عین حال، جزئی جدایی‌ناپذیر از احکام شرعی می‌باشد؛ زیرا احکام اولیه و ثانویه از نصوص شرعی، استنباط شده و بر مبنای مصالح و مفاسد ذاتی احکام هستند، ولی حکم حکومتی بر اساس مقتضیات زمان و مکان و مصالح آنی، صادر شده و مبتنی بر تشخیص مصلحت از سوی حاکم شرع می‌باشد؛ هر چند مستند مستقیم از نصوص شرعی بر آن وجود نداشته باشد. همچنین موقت بودن این احکام همانند احکام ثانویه که با مرتفع شدن ضرورت عمل به آن منتفی می‌شود، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که احکام حکومتی از نوع احکام ثانویه باشند. البته از آنجا که شارع مقدس، به احکام حکومتی، اعتبار می‌دهد باید این احکام را جزئی از احکام شرعی دانست.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک: امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۷۳.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آمدی، سیف‌الدین، الاحکام فی اصول الاحکام، مصر: مؤسسه حلبی و شرکاء، ۱۳۸۷ق.
۴. ابن اثیر، محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۹ق.
۵. ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد بن حزم الظاهری، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، مجلد ۱ و ۳، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۵ق.
۶. ابن فارس، احمد، معجم المقایس اللغة، ج ۲، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۷. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۸. ابویعلی الفراء الحنبلی، محمد بن الحسین، الاحکام السلطانیة، مصر: شركة مکتبه و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده و شرکاء، بی تا.
۹. الحر العاملی، الشیخ محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۱۸، تهران: المکتبه الاسلامیة، ۱۳۸۸ق.
۱۰. السیوری، فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیة، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۳ق.
۱۱. الشرتوتی، سعید، اقرب الموارد، ج ۱، بیروت: مطبعة مرسلی الیسوعیة، ۱۸۸۹م.
۱۲. العواء، محمد سلیم، فی النظام السیاسی للدولة الاسلامیة، بیروت: دارالمشرق، ۱۴۱۰ق.
۱۳. الماوردی، علی بن محمد بن حبیب، الاحکام السلطانیة، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۹۹۱م.
۱۴. امام خمینی، سیدروح الله، الرسائل، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ۳، ۱۳۶۸.
۱۵. -----، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۱۶. -----، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۱۷. -----، کتاب البیع، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۱ق.
۱۸. انصاری، مرتضی، مکاسب، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۲ش.
۱۹. بهزاد وکیل آباد، فرج، «حکم حکومتی و مبانی استنباط آن»، فصلنامه آموزه‌های فقهی، ش ۲، ۱۳۸۸.
۲۰. بیضاوی، ناصرالدین، منهاج الاصول، قاهره: مطبعة كردستان العلمية، ۱۳۲۶ق.

۲۱. تهانوی، محمدبن علی، **کشاف اصطلاحات الفنون**، ج ۱، بی جا: اقدام، ۱۳۱۷ق.
۲۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح**، ج ۴، بیروت: دارالعلم الملايين، ۱۴۰۷ق.
۲۳. حکیم، محمدتقی، **اصول العامة للفقہ المقارن**، بیروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۹۷۹م.
۲۴. دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، ج ۱۹، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش.
۲۵. راغب اصفهانی، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت: دارالشامیة، ۱۴۱۶ق.
۲۶. سبحانی، جعفر، **تهذیب الاصول** (تقریر درس امام خمینی)، قم: انتشارات دارالفکر، بی تا.
۲۷. شمس الدین، محمد مهدی، **نظام حکومت و مدیریت در اسلام**، ترجمه مرتضی آیه الله زاده شیرازی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ش.
۲۸. شوکانی، محمدبن علی، **ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول**، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۲۷ق.
۲۹. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، **الملل و النحل**، ج ۱، بیروت: المكتبة المصرية، ۱۴۲۲ق.
۳۰. شیخ طوسی، محمدبن حسن، **الاستبصار فیما اختلف من الاخبار**، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ق.
۳۱. شیخ مفید، المقنعة، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۲. صدر، سید محمدباقر، **اقتصادنا**، قم: بوستان کتاب، ۱۴۲۵ق.
۳۳. -----، **الفتاوی الواضحة**، بیروت: دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۱۲ق.
۳۴. -----، **دروس فی علم الاصول**، الحلقة الاول، بیروت: دارالکتب اللبنانی، مكتبة المدرسة، ۱۴۰۶ق.
۳۵. صرامی، سیف الله، **احکام حکومتی و مصلحت**، تهران: غیر، ۱۳۸۰ش.
۳۶. طباطبایی، سید محمدحسین، **بررسی های اسلامی**، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۳۷. عمید زنجانی، عباسعلی، **فقه سیاسی**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۳۸. -----، **مجموعه مصاحبه ها (مصاحبه درباره احکام و منابع فقهی و تحولات زمانی و مکانی)**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۴.
۳۹. غزالی، ابوحامد، **الاقتصاد فی الاعتقاد**، بیروت: دار مكتبة الهلال، ۱۴۲۱ق.
۴۰. فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب، **القاموس المحيط**، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۹ق.
۴۱. قرشی، سیدعلی اکبر، **قاموس القرآن**، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۲.

۴۲. قمی، شیخ عباس، سفینة البحار و مدينة الحكم و الآثار، بیروت: دارالتعاریف للمطبوعات، بی تا.
۴۳. کاظمی خراسانی، محمدعلی، فوائد الاصول، نجف اشرف: بی نا، ۱۳۵۱ق.
۴۴. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، بیروت: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ق.
۴۵. کلانتری، علی اکبر، حکم ثانوی در تشریح اسلامی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ش.
۴۶. کلینی، ابن جعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، مجلد ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۱ق.
۴۷. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۴۸. لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۸.
۴۹. مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، قم: حکمت، ۱۳۸۴.
۵۰. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، تهران: انتشارات معارف اسلامی، ۱۳۸۶.
۵۱. معلوف، لویس، المنجد فی اللغة و الاعلام، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۹۸م.
۵۲. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۵۳. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه، قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۱۳ق.
۵۴. مکی العاملی (شهید اول)، محمد بن جمال الدین، القواعد و الفوائد، قم: مکتبه المفید، بی تا.
۵۵. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.
۵۶. میبدی، فاکر، احکام حکومتی و مصلحت، «مقاله مصلحت نظام در اندیشه امام خمینی»، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۵۷. میرزای قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، تهران: مکتبه الاسلامیة، بی تا.
۵۸. نائینی، محمدحسین، تنبیة الامة و تنزیة الملة، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۵۹. -----، فوائد الاصول، صیدا: مطبعة العرفان، ۱۳۵۲ق.
۶۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.